

بازتعریف نقش لابی مدافع یهود و صهیونیسم در جامعه و سیاست امریکا*

دکتر سید اصغر کیوان حسینی**

تاریخ دریافت: ۸۹/۸/۲۰

تاریخ تأیید نهایی: ۸۹/۹/۲۵

چکیده

امریکا را باید از معدود کشورهایی دانست که در چارچوب ساختار سیاسی و اجتماعی آن، گروه‌های ذی‌نفوذ و لابی از جای‌گاه خاصی برای «تأثیرگذاری بر نظام تصمیم‌سازی» (داخلی یا خارجی) برخوردار بودند، و در عین حال، به‌منزله بخش معمول و عادی این نظام یا «نماد اجتماع قانونی و مشروعی از منافع» محسوب می‌شوند. این وضعیت از یک سو در شرایط خاص این جامعه به ویژه از بعد «مهاجرپذیری»، «تکثرگرایی» و «فراگیری منافع سازمان‌یافته» ریشه دارد؛ و از سوی دیگر، به توانمندی‌ها و سازوکارهای این طیف از بازی‌گران در مسیر پیش‌برد و تحقق اهداف مطلوب مربوط می‌شود. در این میان، لابی قومی-نژادی مدافع یهود و صهیونیسم از موقعیتی منحصر به فرد برخوردار است؛ وضعیتی که افزون بر تأثیرپذیری از ویژگی‌های بالا، به قابلیت‌های تامل‌برانگیز این لابی مربوط می‌شود. در این نوشتار، ضمن بررسی زمینه‌های تقویت جای‌گاه گروه‌های فشار یا ذی‌نفع در این کشور، سعی

* این مقاله برگرفته از پروژه‌ای است که با محور «الگوی اثربخشی لابی مدافع یهود در سیاست و حکومت امریکا» در دانشگاه فردوسی مشهد تصویب شده است.

** عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی مشهد (a.keivan.ir@gmail.com).

می‌شود که عوامل مؤثر بر قدرت‌یابی لابی مزبور به ویژه در ارتباط با سیاست‌سازی خاورمیانه‌ای این دولت، مورد بازنگری قرار گیرد.

کلیدواژگان: گروه‌های ذی‌نفوذ، منفعت، گروه‌های هم‌سود، لابی مدافع یهود و صهیونیسم، ایپک، پیوریتنیسم.

مقدمه

هر نوع بررسی در مورد سیاست داخلی و خارجی امریکا و عوامل مؤثر بر نظام تصمیم‌گیری آن، ناگزیر پژوهش‌گر را به سوی چگونگی نقش‌آفرینی عوامل داخلی مؤثر بر این جریان، به ویژه گروه‌های ذی‌نفوذ، فشار و لابی‌گر هدایت می‌کند. در این زمینه، می‌توان از نوعی «وضعیت دوگانه» سخن گفت؛ شرایطی که از یک سو به بافت مهاجرپذیر، ساختار تکثرگرا و بستر قانونی لابی‌گری این جامعه، و از سوی دیگر، به ویژگی‌های ذاتی و قابلیت‌های کارکردی گروه‌های فشار و لابی‌گر مربوط می‌شود. البته چنین آثاری، حداقل در سال‌های اخیر با استقبال خوبی از سوی تحلیل‌گران حوزه سیاست و حکومت در این کشور مواجه شده است؛ موجی که بعد از انتشار اثر والت و میرشایمر در سال ۲۰۰۶، پژوهش‌گران داخلی را نیز تحت‌تأثیر قرار داد. ناگفته نماند که دامنه مباحث مربوط به این اثر کماکان ادامه دارد، و در متن پیش رو به آن اشاره خواهیم کرد. در هر صورت، نوشتار حاضر در پی آن است که با بازنگری در زمینه‌های نقش‌آفرینی گروه‌های فشار و لابی، زمینه لازم را برای بازنگری در تحلیل‌های مربوط به نقش لابی اسرائیل در فضای تصمیم‌گیری خارجی امریکا فراهم آورد. پرسش اصلی این نوشتار چنین است: جریان ظهور و قدرت‌یابی لابی مدافع یهود و صهیونیسم در عرصه سیاست و حکومت در امریکا، به ویژه تصمیم‌گیری خارجی، از چه عواملی تأثیر پذیرفته است؟ برای پاسخ به این پرسش، بر این فرضیه تأکید می‌کنیم که: زمینه‌های اصلی قدرت‌یابی لابی اسرائیل در امریکا، بیش از بستر قانونی نهادینه‌شده، به توان‌مندی‌های خاص این اقلیت در مسیر تحقق و پیش‌برد اهداف مطلوب بازمی‌گردد. چارچوب نظری نوشتار حاضر، «نظریه تصمیم‌گیری» است، و در ادامه، در مورد گروه‌های ذی‌نفوذ، و کارکرد و سازوکارهای مورد نظر آنان توضیحاتی می‌دهیم. روند تاریخی شکل‌گیری و قدرت‌یابی اقلیت یهودی و تأثیرگذاری آنان در مقاطع گوناگون بر سیاست خارجی امریکا، (قبل و بعد از جنگ سرد) بخش دیگری از مقاله را در بر می‌گیرد، و در واقع، مقدمه‌ای برای ارزیابی نهایی فرضیه است.

۱. نظریه تصمیم‌گیری و گروه‌های ذی‌نفوذ/فشار

بررسی نظام تصمیم‌سازی خارجی یک کشور از زاویه «نظریه تصمیم‌گیری»، از «تصمیم سیاسی» تصویری به مثابه نوعی «نقطه تلاقی» ترسیم می‌کند؛ نقطه تلاقی درون‌دادهای مؤثر بر تصمیم‌گیری و برون‌دادهای ناشی از نظام تصمیم‌گیری. این چارچوب، در نهایت به شکل نوعی سیاست آمرانه و رسمی با هدف تعدیل در محیط بین‌المللی صادر می‌شود. در نزد نظریه‌پردازان اولیه، با وجود برخی اختلاف‌ها، پافشاری بر «محیط روان‌شناختی تصمیم‌گیرنده»، بیش از «محیط عملیاتی و عینی» مؤثر بر تصمیم‌گیری، گویای نوعی وجه اشتراک بود. این امر در قالب مفهوم «بازی‌گر خردمند» از سوی اسنایدر (Snyder, burck, sapin, 1963, 23-25) و فرانکل مورد تأکید قرار داشت. فرانکل دامنه کمال‌یافتگی این محیط را تا فضای نقش‌آفرینی متغیرهایی چون اطلاعات، انگاره‌ها و ارزش‌ها پیش برد (Frankel, 1963, 37-40). از رویکرد آلیسون بر محور «عقلانیت محصور» نیز به‌منزله گامی در مسیر اصلاح یا تکمیل نظریه عقلانیت مطلق‌گرایانه یاد شده است (سیف زاده، ۱۳۷۸، ۳۰۳-۳۰۱). بر مبنای این نظریه، تصمیم‌گیرنده بیش از توجه به «بالاترین هدف مطلوب»، براساس اصل بسندگی به سوی «حداقل مطلوب» سوق می‌یابد. آلیسون در این مورد به دو الگوی «روند سازمانی» و «سیاست دیوان‌سالارانه» توجه دارد. بر اساس الگوی اول، حکومت هر کشور یک‌پارچه نبوده، و در واقع در قالب هرمی متشکل از سازمان‌های مختلف تصمیم‌گیری سامان یافته است؛ و بر پایه الگوی دوم، تصمیم‌ها و اقدام‌های سیاست خارجی حاصل بازی‌های سیاسی تلقی می‌شود. به این ترتیب، در نظر این نویسنده، روند تصمیم‌گیری همواره تحت تأثیر اجبارهای ناشی از ساخت قدرت سازمان اداری تصمیم‌گیری و بازی قدرت میان افراد تصمیم‌گیرنده (که هر یک در پی هدفی خاص یا تعبیری خاص از منافع ملی است) قرار دارد (آلیسون، ۱۳۶۴، فصول ۳ و ۴). روزنا دامنه تحلیل عرصه تصمیم‌گیری خارجی را با تجزیه مؤلفه‌های دخیل و تأثیرگذار، گسترده‌تر و فراگیرتر ساخت. دیدگاه خاص وی که در سال ۱۹۷۱ ارائه شد (Rosenau, 1971, 239-249) از طریق تأکید بر این‌که «هیچ گروه تصمیم‌گیری واحد و ثابتی برای کل سیاست خارجی وجود ندارد و در حوزه‌های موضوعی مختلف، ترکیب این گروه‌ها تغییر می‌کند»، در کنار پافشاری بر «هم‌بستگی تنگاتنگ و تفکیک‌ناپذیر عرصه‌های داخلی و خارجی سیاست‌سازی» یا نظریه پیوند (کولومبیس و وولف، ۱۳۷۵، ۷۰۶)،

مطالعه علمی سیاست خارجی را با دورنمای جدیدی مواجه کرد. روزنا متغیرهای مؤثر بر فرایند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی را در پنج گروه یا مقوله عمده، یعنی متغیرهای «فردی»، «نقش‌گرایانه»، «ملی»، «دیوان‌سالارانه» و «نظام‌گرا یا سیستمی» تقسیم‌بندی می‌کند.

با توجه به روی‌کرد روزنا، گروه‌های ذی‌نفوذ و گروه‌های فشار از حوزه عمل‌کردی گسترده‌ای در مورد تمامی متغیرهای یاد شده، غیر از متغیرهای نظام‌گرا، برخوردارند. در ابتدا، باید توجه داشت که برای توصیف سازمان‌های فعال در عرصه‌های عمومی و خارجی سیاست، دانش‌واژه‌های زیادی مانند نفوذگذاری (لابی)، گروه سیاسی، گروه سازمان‌یافته، گروه فشار یا گروه ذی‌نفوذ به کار رفته است. بر دانش‌واژه «گروه فشار» در معنای عام و وسیع آن بیش تأکید شده است؛ چرا که از بعد مفهومی می‌توان آن را به گروه‌های «منافع» و گروه‌های ایستار^۱ یا گروه‌های تبلیغاتی تقسیم کرد (بال و یترز، ۱۳۸۲، ۱۵۰). این گروه‌ها پدیده جدیدی در سیاست نیستند، اما شناخت علمی آنان به دهه‌های اخیر به ویژه مقطع انتشار اثر دیوید ترومن (روزنا حکومتی، ۱۹۵۱) بازمی‌گردد. اکنون بررسی‌های مربوط به این پدیده با تحلیل‌های گسترده‌تر درباره توزیع قدرت سیاسی و ماهیت دولت و نیز نظریه‌های معاصر شبکه‌ای همراه شده است، که بر تعاملات گروه‌های منافع به‌منزله عنصر اساسی در فهم حکومت اصرار دارند (همان، ۱۵۱). از سوی دیگر، گروه‌های ذی‌نفوذ و فشار به مثابه «واقعیتی تاریخی» (مانند احزاب سیاسی) همواره در معرض نگرش‌های متعارض قرار داشته‌اند؛ گروهی به اینان به‌منزله عناصری طبیعی، مشروع و مناسب برای جریان امور در جامعه می‌نگرند، اما برخی دیگر این بازی‌گران را نماد انحراف از اصول دموکراسی می‌دانند (نقیب‌زاده، ۱۳۶۸، ۱۲). در هر صورت، این گروه‌ها با برخورداری از ماهیت‌های گوناگون حرفه‌ای، مذهبی و حتی قومی در عرصه‌های متنوع جامعه و سیاست‌های آن نقش‌آفرین بوده، و در قالب ویژگی انکارناپذیر جوامع کثرت‌گرا و پویای امروز هویت یافته‌اند. تعبیر «سرمایه اجتماعی» می‌تواند به برخی کارکردهای منحصر به فرد اینان چون «پیوندآفرینی میان فرد و جامعه»، «یک‌پارچه‌سازی خواسته‌های پراکنده» و «مساعدت به مشی ادغام اجتماعی» اشاره داشته باشد؛ هر چند در مقابل، از برخی نقاط منفی مانند «انتقال

چانه‌زنی‌های سیاسی از سطح مراکز قانونی و مشروعی چون پارلمان به خارج، «اولویت منافع گروهی بر منافع عمومی» و «پنهان‌کاری و بهره‌گیری از روابط خاص با مراجع رسمی» نمی‌توان غفلت کرد (همان، ۱۲-۱۵). ناگفته نماند که فعالیت گروه‌های فشار به معنی لیبرال دموکراتیک، در نظام‌های خودکامه و سوسیالیستی تقریباً وجود ندارد. در برخی از این نظام‌ها رشد پایین اقتصادی، ارتباطات ضعیف و نبود پیشرفت‌های تکنولوژیک موانع بزرگ فعالیت این گروه‌هاست. در برخی از آن‌ها، تأکید بر ناسیونالیسم، اغلب شالوده‌گروه‌های فشار را به یک نظام ارزشی وارد می‌کند که نه به طور فرقه‌ای یا بخشی بلکه به صورت ملی سمت جهت یافته است؛ البته بر اجبار هم تأکید می‌شود. در این مورد، ارتش به منزله یک گروه ذی‌نفوذ، نهادی قابل توجه است (بال و پیترز، همان، ۱۶۵).

کارویژه‌های اصلی گروه‌های یادشده را می‌توان در پنج عرصه خلاصه کرد: بازنمایی^۱؛ مشارکت شهروندی^۲؛ آموزش عمومی^۳؛ دستورکارسازی^۳؛ کنترل و نظارت بر برنامه‌ها.

شیوه‌های مورد تأکید و بهره‌برداری گروه‌های متنفذ یا منفعتی، عبارت‌اند از:

- تأثیرگذاری بر افکار عمومی؛
- بهره‌گیری از شیوه مبارزه مالی، به ویژه در انتخابات ریاست جمهوری و کنگره؛
- استفاده از شیوه اقامه دعوا در دادگاه؛
- دامن زدن به بی‌ثباتی و خشونت؛
- تأمین اطلاعات مورد نیاز تصمیم‌گیرندگان (Mackeever, 1999, 257-258, Grant, 2005, 171).

در مورد عوامل تعیین‌کننده شیوه‌های عمل‌کرد گروه‌های فشار یا ذی‌نفع، به ویژه در حوزه سیاست خارجی، به موارد متعددی چون «نوع گروه»، «میزان اهمیت سیاست خارجی مورد نظر برای افکار عمومی»، «درجه بحرانی یا عادی بودن شرایط در زمان تصمیم‌گیری خارجی»، «نوع و میزان ارتباط اینان با افراد و مراجع مؤثر بر جریان

1. representation
2. citizen participation
3. agenda building

تصمیم‌گیری خارجی» اشاره شده است (میلبریث، ۱۳۷۲، ۱۸۰-۱۹۰). اما به نظر می‌رسد که طرح این عوامل در این چارچوب مناسب‌تر است: ساختار نهادی سیاسی، ماهیت نظام حزبی، فرهنگ سیاسی، ماهیت مساله، و ماهیت و اهداف گروه (بال و پیترز، همان، ۱۵۵). در خصوص مؤلفه‌های مؤثر بر عمق و پایداری نفوذ گروه‌های فشار، به طیف گسترده‌ای از مسائل اشاره شده است؛ از جمله: نوع ارزش‌ها و ایستارهای سیاسی، ضریب انسجام و هماهنگی میان اعضا و رهبران گروه، مقدار بودجه، میزان مهارت سیاسی رهبران گروه در یک سان و منطبق معرفی کردن اهداف خود با منافع و اهداف ملی، و پوشیدگی یا آشکاری فعالیت گروه (همان، ۱۶۶-۱۶۹). نکته پایانی این بحث را به مقوله «لابی‌گری»، به عنوان مهم‌ترین کارکرد گروه‌های فشار، اختصاص می‌دهیم. اولاً مفهوم «لابی» و «لابی‌گری» به سنت پارلمانی بریتانیا در اواسط قرن هفدهم بازمی‌گردد؛ و به شیوه‌ای برای اعمال نفوذ در روند تصمیم‌گیری سیاسی به نفع گروه‌های خاص ذی‌نفوذ یا گروه‌های فشار اشاره دارد. اصطلاح «مأمور لابی»^۱ نیز به تدریج در قرن نوزدهم در نزد افکار عمومی امریکا شایع شد، و برای کسانی به کار رفت که درصدد جلب علائق پارلمان به سوی دیدگاه‌های خود و اعمال نفوذ ناروا بر مقام‌های حکومتی بودند؛ هرچند در مواردی لابی‌گری برای دادخواهی و تظلم نیز کاربرد داشت. در مورد «اصول ناظر لابی‌گری» نیز به محورهایی چون «لابی‌گر و خیر همگانی»، «رابطه لابی‌گر و ذی‌نفع»، «رابطه لابی‌گران و سیاست‌مداران»، «دوری از تعارض منافع»، «لابی‌گران و رسانه‌های ارتباطی» توجه شده است (رنجبر، ۱۳۸۴، ۴۲۳-۴۲۷).

۲. جای‌گاه گروه‌های فشار و ذی‌نفوذ در جامعه و سیاست امریکا

به‌رغم تأکید فراوان بر اصل «فراگیری منافع سازمان‌یافته» به‌منزله یکی از اصول حاکم بر ساختار سیاسی - اجتماعی جامعه امریکا، که باعث شده از این کشور به‌منزله «جامعه گروه‌های ذی‌نفع» یاد شود، فضای نظریه‌پردازی با محور نقش‌آفرینی گروه‌های مزبور، از نوعی تنوع چندقطبی برخوردار است. برخی از تحلیل‌گران تز «نخبگان قدرت‌مند» را مطرح کرده، و دامنه تأثیرگذاری آن را تا مرحله تفسیر سیاست دموکراتیک به‌منزله

«اسطوره‌ای سیاسی» پیش می‌برند. از این زاویه، عرصه تصمیم‌گیری (خارجی)، بیش از تأثیرپذیری از ارزش‌ها و ترجیحات مردم، جلوه‌ای از انگیزه‌ها و منافع معدودی ممتاز باید تلقی گردد (کگلی و ویتکف، ۱۳۸۲، ۴۳۹-۴۴۰). در همین زمینه، برخی مدعی‌اند که گروه‌های لابی مدافع منافع کشورهای خارجی مانند چین، یونان، ارمنستان، هند، تایوان و اسرائیل، که در عین حال از سوی اقلیت قومی-نژادی متحد و منسجمی در داخل امریکا نیز حمایت می‌شوند، از طریق بهره‌گیری از شیوه‌ها و تاکتیک‌هایی خاص (که به طور معمول در اختیار بخش عمده‌ای از نمایندگی‌های دیپلماتیک قرار ندارد)، عرصه دیپلماسی این کشور را به سطح حوزه‌ای «خصوصی‌شده» تنزل داده‌اند که در عین حال از نفوذ فراوانی در الگوی مدیریت دستگاه تصمیم‌سازی خارجی برخوردارند (Newhouse, 2009, 73). در واقع، دامنه این قبیل جهت‌گیری است که باعث می‌شود از این طیف به‌منزله بازی گرانی یاد شود که به کمک بهره‌گیری از «قدرت پول»، زمینه فرسایش تدریجی اعتبار و نفوذ امریکا در صحنه جهانی را فراهم می‌کنند (Ibid, 92). در مقابل، طرفداران نظریه «کثرت‌گرایی دموکراتیک» می‌گویند خواسته‌های یک حکومت مدرن و پیچیده با منافع و دشواری‌های جهانی، ضرورتاً قدرت را در دست عده‌ای معدود متمرکز ساخته، و شهروندان نیز نمی‌خواهند و نمی‌توانند به طور مستقیم در سیاست‌گذاری عمومی مشارکت کنند؛ با این حال، شرایط لازم برای جلوگیری از «جباریت بالقوه نخبگان» وجود دارد. به این ترتیب، فضای چانه‌زنی میان نخبگان گروه‌های ذی‌نفع، به بستری مناسب برای انعکاس آرای عمومی به مراجع تصمیم‌گیرنده تبدیل شده، و از این بُعد «نظام نظارت و موازنه» که مورد تأکید نویسندگان اولیه قانون اساسی این کشور بود، با زمینه اجرایی قوی‌تری مواجه می‌شود (کگلی و ویتکف، ۱۳۸۲، ۴۳۹-۴۴۰). به این ترتیب، می‌توان گفت که در چارچوب فرهنگ سیاسی امریکایی، این گروه‌ها بخش معمول و عادی نظام سیاسی فرصتی خاص در برابر مردم و نهادهای گوناگون برخوردار از منافع مشترک محسوب می‌شوند، که از ره‌گذر آن می‌توان زمینه‌های پیش‌برد اهداف مطلوب را در صحنه‌های متنوع سیاست‌گذاری فراهم آورد (Rochwell and Woll, 2001, 35). در همین خصوص، به ویژگی تکثرگرا-دموکراتیک این جامعه نیز اشاره شده؛ خصیصه‌ای که در تعامل با دیگر «نظام‌های فرعی» ساختار سیاسی این کشور، یعنی نظام‌های طبقه‌ای، نخبه‌گرایی و فردگرایی معنا می‌یابد. از این lkzv، سیاست در امریکا سیاست گروهی است و فرایند دست‌یابی به

مصالحه بین گروه‌های منفعتی رقیب در قلب این نظام قرار دارد (وایل، ۱۳۸۴، ۳۵۵). بر این مبنای مفهومی لابی و لابی‌گری را باید از نافذترین مفاهیمی دانست که نقش و تأثیر گروه‌های هم‌سود و فشار را در این جامعه به تصویر می‌کشد؛ تا آن‌جا که لابی‌ها^۱ نه تنها به‌منزله معرف و نماینده گروه‌های مزبور در فرهنگ سیاسی و اجتماعی این جامعه جای خود را باز کرده‌اند، بلکه از شکلی کم و بیش نهادینه نیز برخوردارند. با این وصف، هر گروه ذی‌نفوذ و لابی‌گر، برای پیش‌برد اهداف مد نظر خود و دستیابی به خروجی‌های ملموس، به دو متغیر فرایندی^۲ نیازمند است:

- توانایی لابی در تعریف روشن دستور کار و تکرار آن به‌منزله بخشی از منفعت ملی فراتر دولت؛

- توانایی و ظرفیت لازم برای بیشینه‌سازی منابع خود و تبدیل آن به قدرت سیاسی به منظور پیش‌برد اهداف (طباطبایی، ۱۳۸۲، ۱۲).

زمینه‌های ظهور و قدرت‌یابی گروه‌های فشار و ذی‌نفوذ

این زمینه‌ها را می‌توان به طور کلی در دو حوزه فرهنگی - اجتماعی و قانونی خلاصه کرد. از منظر مؤلفه‌های فرهنگی و اجتماعی، برخی به «نگرش اصلاحی جیمز مدیسون»، از نویسندگان قانون اساسی این کشور (۱۷۸۷)، توجه دارند. بر این مبنای «تکثرگرایی گروهی» (به‌منزله جای‌گزینی برای نظریه طبقاتی مارکسیستی و نظریه‌های لیبرال‌دموکراسی فردگرای قرن نوزدهم)، بر این فرض بنیادین مبتنی است که گروه‌هایی که همواره مترصد تأمین منافع اعضای خود هستند، نه تنها تهدیدی برای کانال‌های سنتی اقدام حکومتی تلقی نمی‌شوند، بلکه مکملی ضروری برای آن‌ها به شمار می‌روند. این نوع نظام سیاسی، برای توفیق در صحنه عمل، نیازمند دو کارکرد است: نخست، برخورداری از تفاهم گسترده بر محور اساس و اهداف جامعه تا در سایه آن زمینه‌های تحمیل دیدگاه‌های گروهی منتفی شود؛ دوم، وجود نوعی سازوکار سیاسی که از طریق آن چانه‌زنی‌ها و معامله میان گروه‌ها جریان یافته، حالتی از توازن بین تقاضاهای مورد مجادله برقرار شود. به طور منطقی، برای تحقق این شرایط، «انعطاف‌پذیری نظام سیاسی» از ضروریات انکارناپذیر است، شرایطی که در توان تطابق با شرایط در حال

1. lobbies

2. process variable

تغییر جلوه‌گر می‌شود. در این مورد، کارویژه‌های گروه‌های منفعتی بر محور مسیری که برای دستیابی به اهداف خود در ماشین پیچیده حکومت طی می‌کنند، مورد توجه قرار می‌گیرد (وایل، ۱۳۸۴، ۱۵۵). گروهی دیگر از زاویه «فرهنگ سیاسی حاکم بر ساختار توزیع قدرت» به موضوع می‌نگرند؛ روی‌کردی که به سوی روش‌های مشروع آزادی بیان در قالب دموکراسی (که با تضمین‌های قانون اساسی نیز همراه شده است)، در کنار آزادی اجتماعی یا برگزاری هر نوع تجمع یا گردهمایی هدایت می‌شود (Ibid, 165-166). از بُعد قانونی، سابقه صدور این قبیل مجوزها به اولین اصلاحیه قانون اساسی در سال ۱۷۹۱ بازمی‌گردد که بر اساس آن، کنگره از وضع قانون در مواردی چون ایجاد مذهب یا منع پیروی آزادانه از آن، محدودسازی آزادی بیان یا مطبوعات یا حق مردم برای برپایی اجتماعات آرام و دادخواهی از حکومت برای جبران خسارت، منع شده بود (همان، ۳۹۶). لازم به اشاره است که این حرکت قانونی در جامعه نوپای امریکا از سوی اسناد دیگری چون «بیانیه حقوق»^۱ نیز همراهی و تأیید می‌شد (طباطبایی، همان، ۲۲). با این وصف، سابقه قانون‌گذاری جامع و نظام‌مند در مورد لابی‌گری، به حدود سال‌های جنگ جهانی دوم می‌رسد. اولین قانون با عنوان «قانون فدرال برای تنظیم لابی‌گری» در سال ۱۹۳۸ به تصویب رسید، که هدف آن محدود و خنثی‌سازی نفوذ مقامات و تبلیغاتی بود که برای راه‌اندازی جنبش نازی در ایالات متحده صورت می‌گرفت. در این قانون بارها تجدیدنظر شد. مهم‌ترین تجدید نظر در سال ۱۹۶۶ صورت گرفت، و به موجب آن، لابی‌مأموران و مقامات خارجی در کنگره، و امکان نفوذ آن‌ها در سیاست‌های مالیاتی و تجارت دولت محدود شد. دومین قانون در سال ۱۹۴۶ مطرح شد. هدف از این قانون که با عنوان «قانون ضابطه‌مندکردن لابی‌گری فدرال»^۲ در کنگره به تصویب رسید، ثبت نام و افشای کسانی بود که درصدد اعمال نفوذ بر کنگره بودند. ابهام‌ها و نواقص موجود در این قوانین، موجب طرح و تصویب «قانون افشای لابی‌گری»^۳ در سال ۱۹۹۵ شد. هر چند این قانون از برخی جهات کامل‌تر از قوانین دیگر بود، اما کماکان فاقد ضمانت اجرا برای کنترل موارد تخلف در عرصه لابی‌گری بود (رنجبر، همان، ۴۳۱). سرانجام، باید به فعالیت‌های قانونی‌ای اشاره کرد که در سال ۲۰۰۸ توسط برخی

1. bill of rights

2. Federal Regulation of Lobbying Act

3. Lobbying Disclosure Act

اعضای نهاد قانون‌گذاری مانند اوپاما در جهت سامان بخشی به قوانین لابی‌گری آن‌جام شد (Newhouse, ibid, 78). در کنار موارد یادشده، به عوامل دیگری نیز اشاره شده است.

اولین مورد به برنامه اصلاحی فرانکلین روزولت در دهه ۱۹۴۰ مربوط می‌شود که در سایه آن فرصت‌های خاصی برای حضور اقلیت‌های مذهبی و قومی در مناصب سیاسی فراهم شد. (امجد، ۱۳۸۳، ۱۰۹) مورد بعد به طرح لیندون جانسون با عنوان «جامعه بزرگ» مربوط است. این برنامه با تقویت مسائل تفرقه‌انگیز در حوزه‌های نژادی، جنسیتی و شیوه زندگی امریکایی، شرایط مناسب برای تحریک گروه‌های منفعت، به ویژه در طول دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ را فراهم آورد (Mckeever, Zvesper, ibid, 257). سومین نکته به «کمیته‌های اقدام سیاسی»^۱ مربوط می‌شود، که سابقه ایجاد آن به «قانون مبارزات انتخاباتی فدرال» (۱۹۷۴) و اصلاحیه آن (۱۹۷۶) بازمی‌گردد. بر این اساس، شرکت‌ها، اتحادیه‌های کارگری و گروه‌های ذی‌نفوذ می‌توانستند برای جمع‌آوری منابع مالی و پرداخت آن به نامزدهای انتخاباتی، از کمیته‌های یادشده استفاده کنند (طباطبایی، همان، ۳۶-۳۷). آخرین مورد به مقوله «تضعیف موقعیت احزاب سیاسی» مربوط می‌شود. از این منظر، روند فزاینده بی‌رمق شدن احزاب سیاسی در امریکا، به ویژه در مورد پاسخ‌گویی کارآمد به نیازهای جامعه، سبب گسترش گروه‌های هم‌سود (در کنار کمیته‌های اقدام سیاسی) شده است (امجد، همان، ۱۲۵).

شرایط تعامل میان گروه‌های فشار / ذی‌نفوذ با ارکان قدرت

روند تأثیرگذاری گروه‌های ذی‌نفوذ در سطح نهادهای حکومتی امریکا، محصول طیف خاصی از عوامل به هم وابسته و پیچیده است؛ شرایطی که از یک سو به گروه یا سازمان ذی‌نفع، از جمله موقعیت راهبردی گروه در جامعه، مربوط می‌شود؛ و از سوی دیگر، به ویژگی‌های خاص نهادهای حکومتی در قالب نوعی چندگانگی و تکثر نمایان ارتباط می‌یابد (Truman, 2002, 245). بحث را با رکن اجرایی (رئیس جمهور، هم‌کاران و نهادهای وابسته) آغاز می‌کنیم. نکته اول به مقوله «منابع قدرت رئیس جمهور»، به ویژه از بُعد ریاست حزب حاکم مربوط می‌شود؛ این امر در جریان مبارزه

1. political action committies-PAC

انتخاباتی، شرایط عملی ارتباط نامزد برتر با عوامل محیطی، به ویژه گروه‌های ذی‌نفع و فشار را فراهم می‌کند (Brand, 2008, 69-70). این مهم با توجه به ویژگی احزاب امریکایی، که برخلاف نمونه‌های اروپایی، فاقد انسجام، تمرکز، سازمان و وحدت ایدئولوژیک گسترده‌اند، از اهمیت بیش‌تری برخوردار می‌شود. از همین بُعد، باید به دومین منبع اقتدار رئیس‌جمهور، یعنی «ریاست قوه مجریه» توجه کرد؛ زیرا در فضای چانه‌زنی‌های چندجانبه وی با مراجع رسمی و غیررسمی، مسأله راضی کردن گروه‌های مزبور نیز مطرح است (امجد، همان، ۱۷۴-۱۷۵). نکته دیگر، به کارکردهای سیاسی رئیس‌جمهور از بُعد «ایفای نقش میانجی میان منافع رقبای» مربوط می‌شود که همواره مورد توجه گروه‌های هم‌سود قرار داشته است. این موضوع که بازتاب فشارهای متکثر و واکنش در برابر آن‌ها تلقی شده، با دومین کارکرد، یعنی «تعریف و تعقیب منافع ملی»، ارتباط ماهوی دارد. بر این مبنا، چالش اصلی میان نقش ریاست جمهوری با منافع گروه‌های منفعتی، زمانی آشکار می‌شود که حوزه نفع‌طلبی این گروه‌ها بیش از منافع کلان جامعه، از صنف‌گرایی آنان تأثیر پذیرد (وایل، همان، ۲۳۳-۲۳۴). سومین نکته به رابطه رئیس‌جمهور با کابینه مربوط می‌شود. در واقع، رئیس‌جمهور در انتخاب اعضای هیأت دولت از آزادی عمل برخوردار است و کابینه نیز هیچ مسئولیت رسمی‌ای در برابر کنگره ندارد، اما ممکن است وی از دو بُعد در معرض اعمال فشار گروه‌های یادشده قرار گیرد: یکی به طور مستقیم، در فضای گزینش‌گری برای انتخاب مدیران، و دیگری به صورت غیرمستقیم، یعنی در حوزه عمل‌کرد تخصصی وزرای کابینه. همین شرایط را می‌توان در مورد ادارات اجرایی رئیس‌جمهور، به ویژه دفتر کاخ سفید که از نقشی محوری در طراحی و اجرای سیاست‌های وی برخوردار است، مشاهده کرد؛ به ویژه هنگامی که براساس طرح «ابراکابینه»^۱ زمینه‌های عملی نزدیک‌سازی کابینه و دفتر کاخ سفید فراهم آید (امجد، همان، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۵).

در مقایسه با قوه مجریه، عرصه «سیاست‌کنگره‌ای» از استعداد بیش‌تری برای تأثیرپذیری از گروه‌های فشار برخوردار است. در این زمینه، برخی مدعی‌اند که حکومت امریکا از نوعی وضعیت بی‌قاعدگی و بی‌نظمی^۲ رنج می‌برد؛ چون رکن

1. super cabinet

2. Anomaly

قانون‌گذاری آن کم‌ترین ارتباط را با رکن اجرایی دارد، و در عین حال، درهای آن برای بهره‌برداری بازی‌گران داخلی، مانند گروه‌های فشار و لابی، کاملاً باز است (Newhouse, ibid, 74). نکته اول به نقش نفوذگذاران کنگره در سطح شورای محلی و مراجع قانون‌گذاری ایالتی مربوط می‌شود؛ چرا که اینان به این سطوح از لایه‌های فرعی تصمیم‌سازی به منزله «خط واصل نامزدهای بالقوه به مجلس نمایندگان» می‌نگرند؛ و به همین علت نامزدهای مورد نظر را وادار می‌کنند که به منظور آمادگی برای مدیریت در سطح ملی، در رقابت‌های ایالتی و محلی شرکت کنند (Rozell and Wilcox, 2002, 251-252). نکته بعد به الگوی مدیریت و سازمان‌دهی کنگره بازمی‌گردد. در واقع، کنگره همواره به نحوی خود را سازمان‌دهی کرده است که فضای مورد نیاز گروه‌های ذی‌نفع یا فشار به ویژه برای کنترل و تسلط بر اعضای خود در کنگره فراهم شود. این مسأله در غیاب برنامه‌های جامع حزبی از اهمیت بیش‌تری برخوردار می‌شود (وایل، همان، ۱۸۳). مطلب نهایی را به فرصت‌های پیش روی گروه‌های ذی‌نفع در حوزه قضایی اختصاص می‌دهیم. در آمریکا بر خلاف دموکراسی‌های دیگر، نفوذگذاران از موقعیت مناسبی برای اعمال فشار در این عرصه برخوردارند، و این مسأله به اختیارات وسیع دادگاه‌های فدرال برای ابطال مقررات قوه مجریه و قوانین قوه قانون‌گذاری مربوط می‌شود (بال و پیترز، همان، ۱۶۴).

۳. نقش آفرینی لابی مدافع اسرائیل در نظام تصمیم‌سازی خارجی آمریکا

بر مبنای نکات یادشده، گروه‌های ذی‌نفوذ و لابی‌گر، نمادی از «اجتماع قانونی و مشروعی از منافع»^۱ در ساختار سیاسی آمریکا محسوب می‌شوند. این گروه‌ها اقلیت‌های گوناگون مذهبی، نژادی و غیره اند و همواره از فرصت‌های کم و بیش مناسبی برای حضور فعال در عرصه مشارکت سیاسی برخوردار بوده‌اند. در این زمینه، باید به تجربه «مهاجرپذیری» این جامعه نیز توجه کرد؛ ویژگی‌ای که سابقه لابی‌گری در این کشور را به اواخر قرن نوزدهم می‌رساند؛ دوره‌ای که با فعالیت دیاسپورای امریکایی ایرلندی‌تبار به منزله قدیمی‌ترین لابی در حوزه اثربخشی بر اهداف خارجی مقارن شد (Newhouse, ibid, 76). برای تشریح این وضعیت، برخی از تعبیر «اپرا» استفاده کرده‌اند (تری،

1. Legitimate Community of Interest

۱۳۸۸، ۱۱)، که به چگونگی نقش آفرینی این قبیل بازی‌گران در کنار عوامل داخلی دیگر، اشاره دارد. در میان این لابی‌های قومی-نژادی^۱، لابی مدافع یهود و اسرائیل به طیفی گسترده از گروه‌های ذی‌نفوذ یهودی (و غیریهودی) اشاره دارد، که براساس برخورداری از شبکه قدرت‌مندی از قوانین و ارتباط گسترده با شخصیت‌های سیاسی (و مالی) مایل به فعال‌گرایی سیاسی، تأمین منافع جامعه یهودی به ویژه دولت یهود (اسرائیل) را در رأس اولویت‌های ملی و فراملی خویش قرار داده است؛ روی‌کردی که به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر در مسیر ضدیت با اعراب و مسلمانان به پیش می‌رود. در این خصوص، نکته ابهام‌برانگیز به الگوی کارکردی این لابی مربوط می‌شود؛ به این معنا که چگونه یک «گروه قوم‌گرای مذهبی» که کم‌تر از سه درصد جمعیت این کشور را شامل می‌شود، به عاملی نفوذگذار و پیش‌برنده در حوزه تحولات سیاسی و اجتماعی این کشور، به ویژه عرصه تصمیم‌گیری خارجی تبدیل شده است؟ به زعم نگارنده، هر نوع پاسخ به این پرسش، به مروری گذرا بر جریان تاریخی حضور این اقلیت، به ویژه «شبکه ایپک» در جامعه امریکا، و فزاینده اهمیت و اثربخش تعامل آن با ارکان و مراجع قدرت باز می‌گردد. در این میان، روش‌ها و سازوکارهای مورد استفاده با هدف تقویت و تثبیت حوزه نفوذگذاری، از اهمیت خاصی برخوردار است. با توجه به توضیحات بالا، مهم‌ترین زمینه‌های قدرت‌یابی و توسعه نفوذ لابی مورد نظر در جامعه و نظام تصمیم‌سازی داخلی و خارجی امریکا را می‌توان در قالب محورهای زیر دسته‌بندی کرد:

الف) نفوذ سنت‌های فرهنگی و اعتقادی آیین یهود در ساختار فرهنگی - اجتماعی جامعه امریکا

در این زمینه به مواردی چون سابقه حضور یهودیان در جامعه امریکا قبل از پیروزی انقلاب استقلال و به ویژه ظهور پیوریتانیسم در نیمه اول قرن هفده در شمال این کشور اشاره شده است. پیوریتان‌ها در چارچوب حرکتی اصلاح‌طلبانه، در پی تحقق نوعی «صهیون جدید» در این سرزمین پهناور بودند؛ حرکتی خاص که از نقشی بسیار مهم در شکل‌گیری «روح امریکایی» برخوردار است. روند «خود یهودی‌انگاری» پیوریتان‌ها تا

آن‌جا پیش رفت که ملهم از تورات، امریکا را «الگوی زمینه‌ساز پادشاهی صهیون» تصور می‌کردند. دربارهٔ پیامدهای این قرابت فرهنگی یهودی-مسیحی با فرهنگ ملی و اصول ناظر به سیاست خارجی امریکا، از مضامینی چون برتری‌طلبی نژادی، گرایش‌های امپریالیستی، باور به تشکیل اسرائیل، و ضرورت اشغال بیت‌المقدس سخن گفته شده است (اکتار، ۱۳۸۴، ۶۹؛ قویدل، ۱۳۸۱، ۲۲۲). برخی دیگر از تحلیل‌گران، زمینه‌های فرهنگی و اعتقادی مورد نظر را بر محور طیفی از عوامل نرم افزاری^۱ جست‌وجو کرده‌اند؛ مولفه‌هایی که ضمن تزریق و تلقین مؤلفه‌های اعتقادی خاص به ساختار فرهنگی این جامعه، با بزرگ‌نمایی و جعل برخی حوادث تاریخی در پوشش مضامینی مانند «آوارگی و پراکندگی یهودیان»، «ضد یهودیت»^۲ و «آدم‌سوزی»^۳، انگاره‌های مطلوب خویش را در سطح احساسات هیجان‌آمیز تودهٔ مردم (احساس هم‌دردی) و باورهای نخبگان جامعه تعبیه کرده‌اند (Garfinkle, 1996, 563). بر این اساس، تعجب‌انگیز نخواهد بود که برخی از تحلیل‌گران از فضای پس از جنگ جهانی دوم به‌منزلهٔ فرصتی طلایی برای جامعهٔ یهودی امریکا به منظور تأثیربخشی بر ساختار فرهنگی این سرزمین یاد کرده‌اند؛ شرایطی که افزون بر مهندسی بسیاری از رفتارهای اجتماعی، این اقلیت را به مرجعی نافذ برای تشریح «واقعیت امریکا» تبدیل کرد (Friedman, 2005, 12-13). ناگفته نماند که حرکت فکری صهیونیسم مسیحی یا راست مسیحی که از دورهٔ ریگان تقویت شد، در کنار نومحافظه‌کاران به شکل‌گیری دو جریان یهودی مدافع اسرائیل کمک کرد که به اشتراک نظر و عمل گسترده‌ای با لابی صهیونیستی منجر شد. در سال‌های پس از ۱۱ سپتامبر نیز افزایش نفوذ مسیحیان راست در امریکا که در کنار حمایت سرسختانه از اسرائیل، به ستون فقرات ایدئولوژیک دولت بوش تبدیل شده بودند، فضای مساعدتری برای فعالیت گروه‌های یهودی در این کشور فراهم آورد (Mead, 2006, 39).

ب) باور ریشه‌دار به موقعیت «شهروندی برتر سیاسی»

دست‌یابی جامعهٔ یهودی به مزایای ناشی از موقعیت «شهروندی اجتماعی»، به مقدمه‌ای مناسب برای تسخیر دروازه‌های قدرت و اعمال تغییر بنیادین در ترتیبات موجود جامعه

-
1. soft factors
 2. anti-semitism
 3. holocaust

به سود یهودیان تبدیل شد. به این ترتیب، اولین گام‌های منتهی به تصاحب منصب «شهروندی برتر سیاسی» شکل گرفت (ملک محمدی، ۱۳۷۹، ۱۲-۱۳). روابط مستحکم یهودیان با یک‌دیگر، وعده‌های تعهدآور، بهره‌گیری از شیوه‌های گوناگون ارتباط‌آفرینی (مالی و غیره) با مسئولان طراز اول کشور، توان بالای سازمان‌دهی و نهادسازی (مثل ایپک)، ایجاد پیوندهای گوناگون با جامعه نخبگان به ویژه دانشگاهیان (ابوشغرا، ۱۳۸۳، ۶۹-۸۰)، بهره‌گیری از ابزارهای تبلیغی و رسانه‌ای برای تخریب چهره مخالفان به ویژه از طریق طرح «اتهام ضدسامی‌گرایی» به آنان (Mearsheimer and walt, 2007, 43) و بهره‌برداری از «فرهنگ پول» در بستر نظام سرمایه‌داری امریکا که مستعد تبدیل قدرت اقتصادی به قدرت سیاسی است (Brzezinski, 2007, 197-198)، جملگی از شیوه‌ها و سازوکارهایی اند که زمینه‌های اتصال رشته‌های اقتصادی و سیاسی این اقلیت قومی به جامعه امریکایی را فراهم آوردند، و در نهایت نوعی «فرهنگ پنهان خرده‌شهروندی» (همان، ۱۱) را شکل دادند.

ج) مقابله با روند هم‌گون شدن اقلیت یهودی با جامعه امریکا

بر خلاف اکثر گروه‌های قومی که همگون‌شدن یا جذب^۱ در فرهنگ و تمدن امریکایی را مانعی در مسیر تحقق اهداف مورد نظر نمی‌دانند، رهبران اقلیت یهودی همواره به سیاست‌ها و اقدامات مقابله‌کننده با «دیگ ذوب امریکایی»^۲ پای‌بند بوده‌اند. بر این مبنا، تأکید شده که ضرورت پاس‌داری از انسجام و هم‌پیوندی درونی این جامعه، به دو موضوع حیاتی بازمی‌گردد: پیش‌برد آرمان استثنانگرای یهودی، و تأثیرگذاری بر حوزه‌های مهم تصمیم‌گیری به ویژه در حوزه انتخابات (Lind, 2002, 9-10). در جهت تحقق این مهم، یعنی مبارزه علیه هم‌گون شدن با فرهنگ و جامعه امریکایی، سازمان‌های بزرگ یهودی بر سه نکته تأکید می‌کنند: اول، یهودیان در برابر گذشتگان از مسؤولیت انتقال میراث یهودی به فرزندانشان برخوردارند؛ دوم، از آن‌جا که یهودیان با طرح ایدئال‌های فلسفی و علمی، از سهمی گسترده در جریان شکل‌دهی و تقویت تمدن بشری برخوردارند، باید از طریق کوشش در مسیر تربیت جامعه بشری برای

1. assimilation

2. melting-pot

ساختن جهانی بهتر، هویت متمایز خویش را حفظ کنند؛ سوم، شرط لازم برای تحقق زندگی معنادار برای جامعه یهودی در گرو ظهور افراد خودآگاه در این جامعه است (Maisel and Forman, op.cit.). اما در مقابل، این رویه به جای تقویت انسجام درونی این جامعه، در مواردی سبب ظهور نسلی جدید از یهودیان تحصیل کرده و مجذوب فرهنگ و نهادهای لیبرال آمریکایی شده که افزون بر مخالفت با روش‌هایی مانند «مانعت از ازدواج با غیریهودیان»، حتی نسبت به وفاداری‌های قومی درباره اسرائیل نیز تردید داشته و آن را مانعی در برابر پیش‌برد آرمان‌های جهانی می‌دانند. در این خصوص، می‌توان به گسترش گرایش پساصهیونیستی در میان یهودیان آمریکا اشاره کرد (ibid, 15).

د) برخورداری از توان منحصر به فرد «سازمان‌دهی»

برخی از تحلیل‌گران اقلیت یهودی را «سازمان‌یافته‌ترین گروه اقلیت» در آمریکا دانسته‌اند که چارچوب مدیریتی آن از یک کنیسه (به عنوان کانون هر جامعه یهودی) آغاز شده و تا شبکه‌ای از سازمان‌ها و آژانس‌های وابسته یا هم‌پوشان که دامنه گسترده‌ای از وظایف مذهبی، آموزشی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را بر عهده دارند، تداوم دارد. کتاب سال یهودیان آمریکایی^۱ فهرستی از حدود پانصد سازمان ملی یهودی را ارائه می‌دهد. افزون بر این، جامعه یهودی این کشور از ۱۸۰ هیأت رفاه محلی، فدراسیون یا شورای اجتماعی، حدود ۱۸۴ روزنامه، هفته‌نامه و ماه‌نامه متمرکز بر مسائل یهودیان، هشتاد کمیته اقدام سیاسی و ده‌ها مدرسه حمایت می‌کند (Ibid, 16-17). در واقع، فضای اثرگذاری این اقلیت بر نظام تصمیم‌گیری خارجی (به ویژه در ارتباط با خاورمیانه)، تا حد قابل توجهی معلول همین انرژی متراکمی است که در بطن همین تشکلات یهودی تولید می‌شود.

ه) هم‌سو کردن دغدغه‌های مردم آمریکا با برداشت لابی یهود از تهدید خارجی در جهت اصل «حمایت از بقای اسرائیل»

به طور منطقی، اصل «تأثیرگذاری بر نظام تصمیم‌گیری خارجی» به یکی از مهم‌ترین فصول مشترک میان لابی‌های قومی-نژادی در این سرزمین اشاره دارد. با این حال،

1. American Jewish Yearbook

توانایی «طراحی و ترویج خودانگاره‌های^۱ تهدیدمحور»، از مواردی است که لابی مدافع یهود و صهیونیسم، را از دیگران متمایز می‌کند؛ کارکردی که می‌تواند جریان «هم‌سوسازی» میان برداشت خود از کانون‌های تهدید با ملاحظه‌ها و دغدغه‌های مردم و رهبران امریکا را به مقدمه‌ای مناسب برای تثبیت قاعده «ضرورت حمایت همه‌جانبه از اسرائیل» تبدیل کند. در این خصوص، نکات زیر قابل توجه است: اول این که اصل «حمایت از اسرائیل» شالوده‌ تمامی سطوح فعالیت‌های این لابی را در عرصه‌های فدرال و محلی دربرگرفته است. دوم، این انگیزه باعث شده که این طیف در صحنه‌های گوناگون انتخاباتی، به ویژه انتخاب رئیس جمهور، از نوعی «مشارکت چیره‌جویانه» در سطحی فراتر از سهم خود در کلیت جمعیت این کشور برخوردار باشد. این وضعیت در زمانی که «بی‌اعتنایی گسترده مردم به سیاست خارجی» به منزله نوعی چالش در برابر نظام تصمیم‌سازی این دولت قرار دارد، از اهمیت بیش‌تری برخوردار می‌شود. سوم، این الگوی هماهنگ‌سازی میان دیدگاه‌های امنیتی بر محور دفع تهدید از دولت یهود، به سمت نوعی «تصویرسازی» از این رژیم هدایت می‌شود که در نهایت توجیه اخلاقی لازم برای حمایت همه‌جانبه از آن را در اختیار تصمیم‌گیرندگان امریکا قرار می‌دهد؛ توجیهاتی چون: «اسرائیل یک دموکراسی هم‌زاد است که توسط دیکتاتورهای متخاصم در محاصره قرار دارد»؛ «وطن یهودی، تنها فضای مناسب برای تحقق امنیت و آرامش پس از حوادثی چون هولوکاست است»؛ و «اسرائیل به منزله طالوت یهودی در محاصره جالوت متخاصم عرب است».

کلام پایانی

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، در مورد گروه‌های فشار و لابی، به ویژه در جوامع تکثرگرا و دموکرات، دیدگاه‌های متفاوت و بعضاً متعارضی وجود دارد. در واقع، بر خلاف رژیم‌های غیردموکراتیک که به این گروه‌ها تنها به منزله وسیله سازمان‌دهی جامعه و پذیرش سرآمدان مسلط نگریده می‌شود، در جوامع تکثرگرا شرایط برای نقش‌آفرینی متنوع اینان فراهم آمده است. با این وصف، کماکان الگوی رفتاری گروه‌های مزبور در حوزه‌های تخصصی‌ای چون سیاست خارجی با ابهام‌هایی همراه

1. self-image

است؛ نا آشکاری‌هایی که بر محور امکان حضور پررنگ منافع سازمان‌یافته و غلبه سیاسی منتفعین بر جریان‌های سیاسی شکل می‌گیرد. این وضعیت در امریکا شکل خاصی دارد. در واقع، از آن‌جا که در این سرزمین حدود صد کشور برای پیش‌برد منافع خود به گروه‌های فشار و لابی اتکا دارند، حکومت آن به مجموعه کاملاً پیچیده‌ای تبدیل شده که در عین حال، گروه‌های یادشده در هدایت ساختار غیرمنسجم آن از نقش مهمی برخوردارند. این نوع پیچیدگی در ارتباط با نقش لابی مدافع یهود و اسرائیل با افق جدیدی مواجه می‌شود. به عبارت دیگر، در کنار وجود زیرساخت‌های فرهنگی و ساختار قانونی حمایت‌کننده از اقلیت یهودی و لابی مدافع آن، هنوز چگونگی و عمق نفوذ لابی مزبور و خاصه «شبکه ایپک»، با تعابیر متفاوت و حتی متعارضی مواجه است. در این مورد، می‌توان به الگوی تحلیلی والت و میرشایمر بر محور تبیین نقش لابی اسرائیل در چارچوب «رابطه ویژه» میان امریکا و اسرائیل اشاره کرد. این دیدگاه که برای اولین بار در سال ۲۰۰۶ ارائه شد و می‌کوشد از لابی مزبور خود انگاره‌ای در قالب «قوم‌سالاری فرامرزی اسرائیلی» ترسیم کند، به مقدمه‌ای برای آغاز موج جدیدی از نظریه‌پردازی در این زمینه تبدیل شد که کماکان ادامه دارد. در این ارتباط می‌توان به دیدگاه‌های نقادانه دیگری چون والتر مید (Russel Mead, 2007) و اسلتر (Slater, 2009, 4-57) و چامسکی اشاره کرد که از ابعاد مختلف الگوی تحلیلی والت و میرشایمر را به نقد کشیده‌اند. لازم به ذکر است که این دو برای اثبات پایداری و روایی ادعای خویش حتی بعد از گذشت حدود چهار سال از طرح اولیه آن، کماکان بر الگوی تحلیلی مزبور پافشاری می‌کنند (Mearsheimer and Walt, 2009, 59-60). بدون تردید، هر نوع جدل و مقابله با این قبیل تصویرسازی از لابی اسرائیل، ضرورتاً به معنای نفی ویژگی‌های ذاتی و توان‌مندی‌های کارکردی این لابی نخواهد بود؛ قابلیت‌ها که به خوبی در جهت پر کردن شکاف حاصل از «خلا هویتی» در سطح منافع راهبردی متقابل میان امریکا و اسرائیل بسیج شده، و زمینه‌های تنش‌زا در روابط دو سویه را به سوی هم پوشانی و تفاهم حداکثری سوق می‌دهد. در این زمینه، می‌توان به بازی‌گران نوپایی چون گروه لابی J. Street توجه کرد که در سال ۲۰۰۸ به منزله بازوی سیاسی «جنبش مدافع اسرائیل — مدافع صلح» ظهور کرده، و به رغم پیروزی ۳۳ نفر از نامزدهای مورد حمایت آن در مبارزه انتخاباتی کنگره، کماکان از عرض اندام در برابر ایپک ناتوان است (Newhouse, ibid, 81). نکته مهم آن است که این قبیل برداشت‌ها و

توصیف‌های «اسطوره‌انگار» که چارچوب رفتار لابی مدافع یهود و اسرائیل را با هاله‌ای از تقدیرگرایی و تسلط بی‌قید و شرط مواجه می‌کند، از زوایای خاصی خدشه‌پذیر است. در این مورد، ضمن اشاره به توان‌مندی‌های قانونی و فرصت‌های سیاسی-امنیتی که در جهت مهار نفوذگذاری لابی‌ها در اختیار سیاست‌مداران و تصمیم‌گیرندگان امریکایی به ویژه در حوزه سیاست خارجی قرار دارد، می‌توان به تحلیل‌های ارائه‌شده از سوی تحلیل‌گرانی چون ارگانسکی اشاره کرد. وی در سال ۱۹۹۰ براساس اطلاعات مربوط به کمک‌های امریکا به اسرائیل در طول دهه‌های پنجاه تا هشتاد، اعلام کرد که طی سال‌های ۱۹۷۳-۱۹۸۷ که پیوندهای راهبردی میان این دو به شدت تقویت شده بود، و بر اثر آن، روند مساعدت‌های واشنگتن به این رژیم از جریانی فزاینده برخوردار بود، ایپک در تأثیرگذاری بر سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده با ناکامی‌های گسترده‌ای مواجه شد (Organski, 1990). این‌گونه تبیین‌های متکی بر شواهد خدشه‌ناپذیر تاریخی، قبل از هر چیز پژوهش‌گر را با تصویری چندبعدی از الگوی نقش‌آفرینی لابی‌یادشده در عرصه سیاست و حکومت امریکا مواجه می‌کند که ابتدایی‌ترین پیامد آن در گریز از هر نوع مطلق‌اندیشی در این وادی خلاصه می‌شود.

منابع

الف) منابع فارسی

۱. سیف‌زاده، حسین (۱۳۷۸)، *اصول روابط بین‌الملل*، تهران، نشر دادگستر.
۲. آلیسون، گراهام تی (۱۳۶۴)، *شیوه‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی*، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۳. ام. وایل، ام. جی. سی (۱۳۸۴)، *سیاست و حکومت در امریکا*، ترجمه قربانعلی گنجی، تهران، قومس.
۴. امجد، محمد (۱۳۸۳)، *سیاست و حکومت در ایالات متحده*، تهران، سمت.
۵. تری، جنیس (۱۳۸۸)، *سیاست خارجی امریکا در خاورمیانه و نقش لابی‌ها و گروه‌های ذی نفوذ*، ترجمه ارسالان قربانی و رضا سیمبر، تهران، سمت.
۶. فیندلی، پل (۱۳۷۸)، *فریب‌های عمومی، حقایقی در مورد روابط امریکا و اسرائیل*، ترجمه محمدحسین آهوئی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۷. کولومبیس، تنودور، و جیمز، وولف (۱۳۷۵)، «تصمیم‌گیری در سیاست خارجی»، در: *نظریه‌های روابط بین‌الملل*، ترجمه و تدوین وحید بزرگی، تهران، ماجد، ج دوم.
۸. نقیب‌زاده، احمد (آبان و آذر ۱۳۶۸)، «آفت‌های پنهان نظام دموکراسی: گروه‌های ذی نفوذ»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، س ۴، ش ۳۲.
۹. میلبریت، لستر (۱۳۷۲)، «گروه‌های ذی نفوذ و سیاست خارجی»، در: *جیمز باربر و مایکل اسمیت، ماهیت سیاست‌گذاری خارجی در دنیای وابستگی متقابل کشورها*، ترجمه و تحشیه سید حسین سیف‌زاده، تهران، قومس.
۱۰. رنجبر، احمد (پاییز و زمستان ۱۳۸۴)، «نقش لابی‌گری در فرایند قانون‌گذاری و امکان قانونمند کردن آن»، *مجلس و پژوهش*، سال ۱۲، شماره ۴۹-۵۰.
۱۱. کیگلی، چارلز، ویتکف، یوجین (تابستان ۱۳۸۲)، «تجزیه و تحلیل سیاست خارجی امریکا»، ترجمه حسین سعیدی کلاهی، *فصلنامه مطالعات منطقه‌ای*، سال ۴، شماره ۳.
۱۲. ملک‌محمدی، حمیدرضا (تابستان ۱۳۷۹)، «الگوی کارکرد هژمونی الیگارشیکی قومی در سیاست‌گذاری خارجی امریکا»، *فصلنامه مطالعات فلسطین*، سال اول، ش ۴.

باز تعریف نقش لابی مدافع یهود و صهیونیسم در جامعه و سیاست امریکا / ۵۳

۱۳. ابوشقرا، ایاد (پاییز - زمستان ۱۳۸۳)، «دولت بوش، محل تلاقی لابی لیکودی و راست‌گرایان افراطی»، ترجمه سعید آقا علیخانی، فصلنامه *خاورمیانه*، سال ۱۱، شماره ۳۹-۴۰ (ضمیمه).

۱۴. قویدل، مهدی (۱۳۸۱)، «معرفی کتاب: جنبه دینی سیاست خارجی امریکا در برابر درگیری اعراب و اسرائیل: بررسی جنبش بنیادگرایی مسیحی امریکایی»، فصلنامه *اسرائیل‌شناسی - امریکاشناسی*، ج ۱۳.

۱۵. احمدی، کوروش (پاییز ۱۳۸۱)، «قدرت یهود در امریکا از اسطوره تا واقعیت»، راهبرد، شماره ۲۵.

ب) منابع انگلیسی

1. Brzezinski, Zbigniew (2007), *Second Chance*, New York, Basic Books.
2. Snyder, Richard. C, Burck. H, Spain. Burton (1963), *Foreign Policy: An Analysis of Decision Making*, London, Oxford University Press.
3. Frankel, Joseph (1963), *The Making of Foreign Policy: An Analysis of Decision Making*, London, Oxford University Press.
4. Mearsheimer. J. J, Walt. Stephen (2007), *The Israel Lobby and US foreign Policy*, London, Allen Lane.
5. Resenau, James. N (1971), *Scientific Study of Foreign Policy*, New York, The Free Press.
6. Mckeever, Robert, Zvesper, John and Maidment, Richard (1999), *Politics USA*, New York, Prentice Hall.
7. Grant, Alen (2005), *The American Political Process*, London, Routledge.
8. Rochwell, Stephen J and Woll, Peter (2001), *American Government, Competition and Compromise*, New York, McGrawHill.
9. Maisel. L. S and Forman. I. N (2001), *Jews in American Politics*, USA: Rowman & Littlefield Publisher, Inc.

10. Tivnan, Edward (1987), *The Lobby: Jewish Political Power and American Foreign Policy*, New York, Simon and Schuster.
11. Organski, Abramo. F. K. (1990), *The 36 Billion Dollar Bargain*, New York and Oxford, Clombia University Press.
12. Lind, Michael, "Distorting U.S. Foreign Policy: The Israel Lobby and American Power", *Washington Report, on Middle East Affairs*, (May 2002).
13. Mearsheimer. J. J, Walt, Stephen, "Is it love or the lobby? Explaining Americas Special Relationship with Israel, *Security Studies*, Vol. 18 (2009), pp.58-78.
14. Truman, David, "The Governmental Process", in *Peter Woll (ed), American Government, Reedings and Cases*, New York, Longman, (2002), P. 245.
15. Slater, Jerome, "The Two Books of Mearsheimer and Walt", *Security Studies*, Vol.18, No.1 (Jan - March 2009).